

واکاوی مفاهیم صوفیانه در اشعار مولوی کُرد

علی فتح‌الهی*

شمس‌السادات حسینی**

چکیده

سید عبدالرحیم مولوی (۱۲۲۱-۱۳۰۰ ه.ق) با تخلص شعری (مه‌عدوومی) شاعر برجسته و نامی کُرد زبان در سده نوزدهم میلادی است. وی در میان متفکران کُرد دارای جایگاهی خاص بوده و به‌ویژه در علم کلام ید طولایی داشته‌است. مولوی، مرید طریقت نقشبندی بوده. او قصاید بسیاری را در مدح شیخ سراج‌الدین و شیخ بهاء‌الدین سروده است. بیشتر اشعار مولوی مملو از ارادت نسبت به پیر و مرشد و اخلاص در طریقت است. مولوی به زبان‌های کُردی، فارسی و عربی مسلط بوده و آثاری را در هر سه زبان به رشته تحریر در آورده است. بهترین اشعار وی، سروده‌های صوفیانه اوست. این پژوهش با روش تحلیلی-توصیفی نشان می‌دهد که مولوی کُرد شاعری توانا و صوفی‌مسلك است. او همانند بسیاری از عارفان بر معرفت و عشق‌ورزی تأکید دارد. مسأله زهدورزی یا تعلق نداشتن مولوی کُرد به مادیات و همچنین کاربرد مفاهیم عرفانی و مصطلحات زمینی نزد مولوی، مبتنی بر اصولی فلسفی و عرفانی است.

کلیدواژه‌ها: مولوی کُرد، تصوف، خاندان نقشبندی، شعر صوفیانه.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم‌آباد.

Email: ali.fathollahi@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۴/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۴/۲۶

۱- مقدمه

بدون تردید برای پی بردن به عواطف، احساسات، اندیشه‌ها و آداب و رسوم هر ملتی دو راه بیشتر وجود ندارد. یا باید مدت‌های طولانی با آن ملت زندگی کرد و یا این که با متون ادبی آن ملت مأنوس شد. در واقع اگر ملتی یا قومی فاقد آثار ادبی باشد، آن ملت یا قوم یکی از مهم‌ترین پایه‌های اساسی حیات فرهنگی - اجتماعی خود را ندارد و اگر همان ملت آثار ادبی خود را فراگوش نهد، آرام آرام حیات واقعی خود را از دست می‌دهد و به بوته‌ی فراموشی می‌سپارد. ملت‌گرد نیز یکی از ملت‌هایی است که ادبیاتی غنی و پر بار آفریده است. اگرچه بسیاری از نویسندگان و عالمان کرد مانند: ابن اثیرها، دینوری‌ها، احمد شوقی و خاندان زهاوی و بسیاری دیگر آثار خود را به عربی و یا فارسی و گاهی ترکی نوشته‌اند، اما کم نبوده‌اند شاعران و عالمانی که آفرینش‌های هنری خود را به همان زبان مادری خود - کردی - نوشته و یا سروده‌اند. مولوی‌گرد، یکی از شاعران و عالمان‌گرد بوده که در بسیاری از میدان‌های علم و معرفت سرآمد بوده است. آثاری که از او به جای مانده است، گواه خوبی است بر این که او نه تنها شاعر؛ بلکه متکلمی برجسته، و عارفی از خاک رسته و به افلاک پیوسته است. نوشتن و جستجو کردن درباره‌ی مولوی تاوگوزی آن‌گونه که شایان ایشان است و با توجه به صعوبت دسترسی به منابع و تحقیقات در این زمینه، امری بسیار سخت و دشوار است. برای فهم وسعت دید مولوی لازم است اشعارش از جنبه‌های مختلف ادبی، فکری، فرهنگی و طریقتی مورد بررسی قرار گیرد. گرچه این امر از طاقت این مقاله خارج است و بنا داریم فقط جنبه‌ی تصوف مولوی را در دیوانش مورد بحث و بررسی قرار دهیم. مولوی یکی از پیران تصوف بوده که خود نیز مرید مرشدان بزرگ جهان تصوف بوده است و مرشدان مولوی همچون ستارگانی درخشان و تابناک مشهور و شناخته شده بودند. می‌توان گفت که جنبه‌ی تصوف و پیوند مولوی با خاندان نقشبندی هورامان و نیز گرایشات آیینی وی تنها جنبه‌ی اشعار وی نمی‌باشد، لکن از پژوهش و بررسی اشعار مولوی می‌توان جنبه‌هایی از گرایشات صوفیانه‌ی وی را نشان داد. مولوی از سال ۱۲۲۱ هـ.ق تا سال ۱۳۰۰ زندگی کرده و نزدیک به ۸۰ سال عمر کرده است. از همان اوان جوانی با خاندان نقشبندی در ارتباط بود و جزء یکی از صوفیان آن‌ها به شمار می‌آمد. در میان تمامی شاعران‌گرد زبان تا به الان هیچ کس به اندازه‌ی مولوی در سرودن شعر به لهجه‌ی هورامی توانا نبوده است.

گوش گورانی (هورامی جزئی از این گویش است) چند صد سال - از سده‌ی چهاردهم تا نوزدهم - زبان رسمی امارت اردلان بوده و در برخی نواحی کردستان جنوبی هم، زبان ادبی ادیبان بوده است. این گویش از سده‌ی چهاردهم، زبان پویای ادب و شعر و آیین بوده است. نوشته‌های زبان گورانی سده‌های میانه، دلیل خوبی برای غنای ادب کردی و توانمندی هنری ملت کرد است. (قادر محمد، ۱۳۹۰: ۹)

مولوی اولین فیلسوف، دانشمند عارف و صوفی‌ای نبوده که در این جهان می‌زیسته و برای رسیدن به خواسته‌هایش، مرارت‌های بسیار کشیده است، اما ظهور او در دورانی که ارزش زیادی برای هنر و علم و ادب

وجود نداشت، گواهی بر برتری شخصیت مولوی است. شکی نیست که اگر مولوی در دوران دیگری ظهور می- کرد، بیشتر شکوفا می شد و آثار هنری و ادبی وی از این بیشتر می بود. (سنه‌یی، ۱۳۷۰: ۱۰)

عالم بزرگ مشهور گُرد، ملا عبدالکریم مدّرس، با چاپ و انتشار دیوان مولوی در سال ۱۹۶۱م، با مقدمه و حواشی و بررسی عمیق آن، گام بزرگی در راه زنده کردن زندگی و اشعار او برداشت. در واقع با چاپ دیوان مولوی، پایه محکم نقد و بررسی آثار غنایی مولوی نهاده شد. وی درباره مولوی و جایگاه شاعری ایشان چنین می گوید:

له‌ریزی سه‌عدی و جامی و مه‌وله‌وی

هه‌ر بژی نامی نامیی مه‌وله‌وی

(عوسمان، رنؤوف، ۱۹۸۹: ۷۱)

har beji nâmi nâmie mahvlavi

la rizi saadi v Jami v Mahvlavi

(زنده باد مولوی نامدار و مشهور که در ردیف شاعرانی چون سعدی و جامی و مولوی قرار دارد.)

۲- پیشینه پژوهش

در دهه اخیر، موج جدید جستجو و نقد آثار ادبی کلاسیک گُردی، دیده می شود. دیوان بسیاری از شاعران کلاسیک کردی، برای اولین بار، به صورت علمی و براساس نسخه شناسی معتبر، چاپ و منتشر شده- اند. این تلاش‌ها نیز شامل ادب گورانی شده است. کارهای آکادمیک بروی آثار کردی، گام به گام به پیش می رود، اما کمتر به نقد و بررسی غزلیات مولوی، که یکی از قلّه‌های رفیع فرهنگ و ادب گُردی است، توجه شده و مورد بی‌مهری قرار گرفته است. از سال ۱۹۲۰م، به بعد، اندک اندک به شعر مولوی توجه شد. امین فیضی بیگ- دانشمند و نویسنده گُرد- در کتاب «انجمن ادیبان کرد» (چاپ شده در استانبول به سال ۱۹۲۰) بخشی از شعر شاعران مختلف را چاپ و منتشر کرده و به ویژه توجه مردم را به جانب شعر مولوی معطوف کرده است. پس از او، «پیرمرد» (۱۸۶۷-۱۹۵۰م از شاعران نامی گُرد) مجموعه‌ای سورانی شده از اشعار مولوی را در دو مجلد چاپ و منتشر کرده و اندکی به نقد و بررسی اشعار مولوی پرداخته و خاطر نشان کرده است که جایگاه شعر مولوی در اوج قرار دارد. (پیره‌میرد، ۱۹۳۵: ۵۹-۵۸) گوران (۱۹۰۴-۱۹۶۲م) شاعر بزرگ گُرد شیفته و دلبرده شعر مولوی بوده است. وی در دو مقاله: «مولوی و شعر مناسبت» و آنچه که در «یادواره پیرمرد» نوشته است، به وضوح شیفتگی خود را به مولوی آشکار می کند. (قادر محمد، ۱۳۹۰: ۱۱) استاد علاءالدین سجادی در کتاب، تاریخ ادب گُردی، بخشی را به زندگی و شعر مولوی گُرد اختصاص داده است. او از اشعار مولوی به عنوان قلّه رفیع ادب کلاسیک گُردی یاد می کند. (سجادی، ۱۹۷۱: ۳۰۶-۲۷۶) همان طور که آشکار شد تاکنون نقد و بررسی علمی و همه جانبه در اشعار غنایی مولوی صورت نگرفته است. در آثار

اروپاییان و مستشرقان و کُردشناسان اروپا نیز، غیر از اشارات گذارا و مختصر چیزی به دید نیامده است. می‌توان گفت در مورد شخصیت برجسته مولوی در حوزه ادب و مجلات فارسی اجحاف بیشتری شده است و چنین فردی مورد بی‌مهری و بی‌توجهی محققان و پژوهشگران قرار گرفته است و تاکنون تحقیقی در مورد وی، اشعار و گرایش‌های صوفیانه‌اش انجام نگرفته است. از جمله کتاب‌هایی که در زمینه مولوی به زبان کُردی منتشر شده است، می‌توان به کتاب‌های ذیل اشاره کرد:

- رساله عشق (له مه‌وله‌وی ناسیدا)، نوشته سوران سنه‌یی، ۱۳۷۰. نویسنده در این کتاب بعد از ذکر مختصری از زندگی‌نامه، به شرح و تحلیل اشعار دیوان مولوی پرداخته است.

- مه‌وله‌وی (لیکو لینه‌وه، پشکین، شیعی بلاونه‌کراوه)، نوشته (حه‌کیم مه‌لاسالح)، ۱۳۷۶ این کتاب اشعار چاپ نشده مولوی را مورد شرح و تحلیل قرار داده است.

علاوه بر این دو کتاب همایشی در سال ۱۹۸۸ میلادی در شهر سلیمانیه عراق با نام (میهره‌جانی مه‌وله‌وی) برگزار شد که نویسندگان با سختی فراوان توانستند به نسخه‌ای چاپ شده از این همایش که در سال ۱۹۸۹ میلادی منتشر شده است، دست پیدا کنند. در ذیل به تعدادی از مقالات این همایش اشاره خواهیم کرد:

- مه‌وله‌وی و عه‌قیده‌کانی: فاتیح عه‌بدولکه‌ریم

- گه‌شتیک به ناسوی خه‌یالی مه‌وله‌ویدا: موحه‌مه‌د نه‌مین حه‌یب

- صوفیگری مه‌وله‌وی: شیخ نه‌مین نه‌قشبه‌ندی

- مه‌وله‌وی وه‌له‌سوکه‌وتی له‌ده‌وروبه‌ردا: له‌یلان

- گه‌شتیک به ژیان و شیعی مه‌وله‌ویدا: محمدی مه‌لا که‌ریم

- یادکرده‌وی میری شاعیران مه‌وله‌وی: عوسمان محه‌مه‌د هه‌ورامی

۳- مروری بر زندگی‌نامه مولوی کُرد

سید عبدالرحیم فرزند ملا سعید نوه ملا یوسف جان فرزند ملا ابوبکر مصنفی چوری که منتسب به سید محمد زاهد که معروف به پیر خدر شاهو است، می‌باشد. تخلص شعری وی (مه‌عدوومی) است و در فرهنگ و ادبیات کُردی به مولوی مشهور است. مه‌وله‌وی (مولوی) در نیمه اول سده‌ی سیزدهم هجری قمری در روستای سرشانه (سه‌رشانه) در منطقه تاوه‌گوز کردستان عراق در خانواده‌ای فرهنگی - دینی چشم به جهان گشود. در کودکی همراه با خانواده به روستای بیژاوه نزدیک شهر حلبچه می‌رود و در آنجا نزد پدر قرآن می‌آموزد و همزمان مقدمات فارسی و صرف و نحو عربی را نیز آموخته است. پس از آن برای فراگیری علم به شهر پاوه رفته است و پس از فراگیری علوم در شهر پاوه به چور از توابع مریوان رفته و پس از آن به سنه (سنندج)

رفته و در مسجد وزیر به تحصیل علوم زمان پرداخته است. وی سپس به بانه و پس از آن به سلیمانی (سلیمانیه) رفته و در مسجد «گه‌وره» (بزرگ) آن شهر از خدمت عالم بزرگ شیخ معروف نودی استفاده نموده است. مولوی در مسجد جامع حلبچه از وجود شیخ عبدالله خه ریانی استفاده نموده و بعد از آن به قه‌لای جوانرود و پس از آن دیواره به سنه (سندج) رفته و در مسجد دارالاحسان مدتی بیشتر از بار اول را گذرانده است. او در سلیمانی (سلیمانیه) در خدمت ملا عبدالرحمن نودشه ای که مفتی سلیمانیه بوده و امام مسجد مه‌لکه‌ندی بوده است درس طلبگی را تمام کرده و موفق به اخذ اجازه از محضر ایشان گردیده است. پس از آن به روستای چروستانه در اطراف حلبچه رفته و در آنجا به تدریس پرداخته است. پس از مدتی هوای تصوف او را مجذوب کرده و گرفتار ذوق اهل معنا می‌گردد. به همین دلیل در شهر ته‌ویله مرید شیخ عثمان سراج‌الدین - جانشین مولانا خالد نقشبندی، بزرگ طریقه نقشبندی در کردستان - می‌شود. ایشان پس از چندی به روستای پی‌ویله و از آنجا در روستای گونه اقامت می‌گزیند. او به شه‌میران - که در آن زمان تحت اداره شیخ علی عبایلی بوده است - می‌رود و سرانجام در زادگاهش روستای «سه‌رشاته» دیده از جهان فرو می‌بندد. (ر.ک. مه‌لا که - ریم، ۱۹۸۹: ۲۲۱ و نیز قادر محمد، ۱۳۹۰: ۵۷)

مولوی پیران نقشبندی را بسیار دوست داشته و احترام ویژه‌ای برای آنان قایل بوده است. پیران نقشبندی هم با شناختی که از مولوی داشتند او را با دید اکرام و احترام می‌نگریستند و اگرچه برای مدتی کدورتی پیش آمد، اما خیلی به طول نیانجامید. عشق و محبت مولوی نسبت به شیوخ و پیران نقشبندی نه در عالم واقع، بلکه در غزلیات و اشعار غنایی او نیز به خوبی مشهود است. (قادر محمد، ۱۳۹۰: ۶۰) مولوی در سال‌های حیات خویش با چند حادثه و فاجعه سخت مواجه شده است (آن‌گونه که از شعرهای او برمی‌آید): اول سوختن کتابخانه مولوی که در آن کتاب‌های بسیار و نوشته‌ها و حتی دیوان شعر او می‌سوزد. دوم وفات عنبر خاتون همسر مولوی است که آن‌گونه که پیداست احترام و عشق زیادی به او داشته است. سوم از دست دادن بینایی بمدت هفت سال است که همان باعث وفات و افول ستاره‌ای بی‌بدیل در آسمان شعر و ادب هورامان و کردستان می‌شود. سر انجام مولوی پس از ۷۹ سال عمر سراسر با برکت در سال ۱۳۰۰ هجری قمری دیده از جهان فرو بست. از مولوی آثار ارزشمندی به جای مانده است که در ذیل به آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

۴- آثار مولوی گُرد

العقیده المرضیة: مولوی این کتاب را طی سال‌های ۱۲۸۰ هجری قمری تا ۱۲۸۱ به زبان گُردی سورانی و به درخواست شیخ عبدالرحمن فرزند شیخ عثمان سراج‌الدین نوشته است. موضوع این کتاب اعتقادات آیین اسلام و علم کلام همراه با برخی از عقاید حکما و فرقه‌هایی چون معتزله و جبریه است. مولوی در قسمت ایمان به قضا و قدر عقاید صوفیانه خود را بازگو می‌کند و تا حدی نشان‌دهنده این است که وی معتقد به وحدة الوجود بوده است (عبدالوکیل‌ریم، ۱۹۸۹: ۳۳). این اثر مشتمل بر ۲۴۵۲ شعر گُردی است که در

سال ۱۳۵۲ هجری قمری از سوی محی الدین النعیمی در مصر به چاپ رسیده است. مولوی خود درباره نامگذاری این اثر به عقیده مرضیه چنین می‌گوید: زمانی که کتاب را نوشتم شیخ سراج الدین به من خبر داد که پیامبر^(ص) به خواب ایشان آمده و پیامبر این کتاب را به وی هدیه داده است و سپس فرمودند که ما از آن راضی هستیم. سپس مولوی خود ادامه می‌دهد که بعد از شنیدن این سخنان تصمیم گرفتم که نام این اثر خود را عقیده مرضیه بگذارم. (عه بدولکه‌ریم، ۱۹۸۹: ۳۴) اینگونه خواب‌ها و کشف و شهودها در عالم تصوف و مرشد و مریدی امری عادی است و مولوی در کتاب‌ها و دیوانش بدان اشاره کرده است و گاه آنقدر در دریای تصوف غرق می‌شد که به طور کامل از خود بی خود می‌شد.

کتاب الفضیلة: شامل ۲۰۳۱ شعر عربی است و در سال ۱۲۸۵ هجری قمری آن را به رشته تحریر درآورده است. مولوی خود در آغاز این کتاب به وصف مرشد خود شیخ بهاء الدین پرداخته و می‌گوید که این کتاب را به درخواست وی نوشته است. (همان: ۳۶)

الفوائح: شامل ۵۲۷ شعر فارسی است که همراه العقیده توسط صبری النعیمی در مصر منتشر شد. مولوی این کتاب را در سال ۱۲۸۶ هجری قمری به زبان فارسی و درباره‌ی عقاید اسلام نوشته است:

حساب از دسته گلها بود مفهوم
بنام وی فوایح گشت معلوم

(همان: ۳۹)

مولوی این سه کتاب را در طول شش سال از سال ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۶ به رشته‌ی تحریر درآورده است.

دیوان شعر: مولوی دیوان شعری نیز دارد که سراسر اشعار زیبایی است که به زبان هورامی سروده شده است. در بین آثار گردی، فارسی و عربی مولوی تایجوزی، دیوان اشعار وی به زبان کردی و لهجه‌ی هرامی، از شاخه‌ی بزرگ گوران، دارای اهمیت بسزایی است. موضوع اصلی اشعار مولوی تصوف، زیبایی‌های طبیعت و موضوع‌های دینی و آیینی است. دیوان وی برای اولین بار توسط ملا عبدالکریم مدرّس در سال ۱۹۶۱ میلادی با سال‌ها تلاش، جمع‌آوری و در بغداد به چاپ رسید. علی‌رغم این اقدام و پیشگامی، باز تا دیوانی کامل و مطمئن فاصله‌ی زیادی در پیش بود. بیست و نه سال بعد، یعنی در سال ۱۳۶۹ هجری شمسی، استاد صدیق صفی‌زاده «بوره‌کیمی» براساس نسخه‌ای که در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران موجود بود، اقدام به چاپ دیوان مولوی نمود. یک سال بعد از آن در سال ۱۳۷۰، استاد محمدمامین اردلانی، جلد اول دیوان مولوی را همراه ترجمه‌ی سورانی در بغداد منتشر کرد که متأسفانه آرزوی نویسنده برای انتشار جلد دوم و بقیه دیوان له نتیجه نرسید؛ تا اینکه استاد محمد حجازی در سال ۱۳۸۲ موفق شد چاپ کامل‌تری از این اثر در سنج منتشر نماید و علاوه بر پاره‌ای اصلاحات، ۶۲ قطعه شعر نیز بر اولین چاپ بیفزاید. (زه‌روان، ۱۳۹۴: ۱۵۴) به‌جز این

موارد کتابی درباره طریقهٔ نقشبندی از ایشان برجای مانده است. مولوی آثار دیگری نیز به رشتهٔ تحریر درآورد که همهٔ آن‌ها به دلیل آتش سوزی کتابخانهٔ وی از بین رفتند.

مولوی به درخواست مرشدان خود، اقدام به نگاشتن این کتاب‌ها کرده و ارتباط تنگاتنگی با شیوخ نقشبندی داشته است. هدف وی صرفاً اظهار تعلق خاطر معنوی به مرشدان خویش بوده و نداشتن هیچ گونه چشم داشت مادی در نگارش کتب، یادآور شیوهٔ مولوی بلخی در سرودن دیوان شمس است.

۵- گرایش صوفیانهٔ مولوی گُرد

تصوف یک جریان فکری و عقیدتی است همراه با آداب و رسوم خاصی که در جامعه‌ی اسلامی کم و بیش طرفدارانی داشته و دارد و به صورت واقعیتی انکارناپذیر درآمدہ است، و در طی حیات دور و درازش همواره باعث برخورد اندیشه‌ها و نظریات موافق و مخالف بوده است. افکار عرفانی و صوفیانه بر ادبیات هم اثر گذاشته و آثاری را اعم از نظم و نثر خلق نموده که دارای خصوصیات معنی‌مندی باشد که در آثار شعرا و نویسندگان غیر عارف به چشم نمی‌خورد. (توکلی، ۱۳۸۱: ۱۱) در مورد گرایش صوفیانه مولوی باید گفت، شکی نیست که مولوی صوفی مسلک بوده و این که ایشان مرید شیخ عثمان سراج الدین بوده، خود بزرگترین دلیل بر گرایش صوفیانه‌ی مولوی گُرد است. علی‌رغم ارتباط مولوی با شیوخ صوفیه و آگاهی وی از مبانی اسلامی و تصوف، نمی‌توان گفت که مولوی زندگی خود را صرفاً وقف تصوف کرده است. دیوان وی خود بزرگترین دلیل بر این امر است؛ زیرا در اشعارش از همه‌ی افکار و عقاید دیده می‌شود، اما گل سرسبد و بهترین اشعار وی در دیوانش اشعار صوفیانهٔ وی است. مولوی هرچند در علم سخن‌وری سرآمد بود و در سرودن اشعار مملو از آرایه‌های ادبی، استاد زمان خود بود؛ و در تصوف هم هرچند استاد بود، اما هرگز به مقام ارشاد نرسید و نتوانست به اوج کمال تصوف دست یابد و پیر طریقت شود.

یکی از نشانه‌های برجستهٔ گرایش مولوی به تصوف واقعی، وفاداری و کم‌ارج نهادن بر خویش است. بهره‌مندی فراوان مولوی از علم و دانش باعث غرور و تکبر وی در میدان تصوف نشد و خود نیز در مقدمه کتاب «عقیده مرضیه» چنین می‌گوید: «لطف ابوالوفا مرا یاری کرد تا این اثر را خلق کنم» منظور از ابوالوفا شیخ عبدالرحمن فرزند شیخ سراج الدین است. چنین می‌نماید که مولوی در میدان تصوف تحت تاثیر شیخ عبدالرحمن بوده است لذا خود معترف است که کمک معنوی شیخ وی را در نوشتن رساله عقیده یاری کرده است. شیخ عبدالرحمن شاعری بسیار توانا بود و بیشتر اشعارش را به زبان فارسی سروده است و در طول عمر کم خود اشعاری ناب سروده است. وی در گورستان «گهیلا نه» بغداد مدفون است. (نک. نه‌قشبه‌ندی، ۱۹۸۹: ۲۰) مولوی در ابتدای کتاب «ففضیله» نیز به این امر اشاره می‌کند و می‌گوید: (شیخ بهاء الدین به من دستور داد تا این کتاب را بنویسم) و این همان طور که اشاره کردیم نشان‌دهنده وفاداری مولوی و مغرور نشدن به خود

است و نیز بیانگر این است که مولوی همچنان نیازمند شیخ و مرشد و در این زمینه خود را استاد نمی‌داند. (همان: ۲۱)

یکی از نشانه‌های برجسته گرایش مولوی به تصوف واقعی، وفاداری و کم ارج نهادن بر خویش است. بهره‌مندی فراوان مولوی از علم و دانش باعث غرور و تکبر وی در میدان تصوف نشد و خود نیز در مقدمه کتاب «عقیده مرضیه» چنین می‌گوید: «لطف ابوالوفا مرا یاری کرد تا این اثر را خلق کنم» منظور از ابوالوفا شیخ عبدالرحمن فرزند شیخ سراج الدین است. چنین می‌نماید که مولوی در میدان تصوف تحت تاثیر شیخ عبدالرحمن بوده است لذا خود معترف است که کمک معنوی شیخ وی را در نوشتن رساله عقیده یاری کرده است. شیخ عبدالرحمن شاعری بسیار توانا بود و بیشتر اشعارش را به زبان فارسی سروده است و در طول عمر کم خود اشعاری ناب سروده است. وی در گورستان «گه یلانه» بغداد مدفون است. (نه‌قشبه‌ندی، ۱۹۸۹: ۲۰) مولوی در ابتدای کتاب «فه‌ضیله» نیز به این امر اشاره می‌کند و می‌گوید: «شیخ بهاء‌الدین به من دستور داد تا این کتاب را بنویسم» و این همان طور که اشاره کردیم نشان‌دهنده وفاداری مولوی و مغرور نشدن به خود است و نیز بیانگر این است که مولوی همچنان نیازمند شیخ و مرشد و در این زمینه خود را استاد نمی‌داند. (مه‌وله-وی، ۱۳۸۲: ۲۱)

۶- ارادت مولوی کُرد به بزرگان ادب و عرفان: وی هوشیارانه از افسانه و تاریخ و شخصیت‌های تاریخی برای بیان مراد خویش بهره می‌جوید و هر لحظه با یکی از این شخصیت‌ها همدم می‌شود. در ادامه می‌گوید که شمشیر تیز کینه و خونریزی و دشمنی را کنار بگذار و دستان خسته‌ی مرا بگیر تا در زیر گنبد بی نهایت آسمان، با هم ستاره‌ها را بشماریم و با وجدانی پاک و روشی درست، پیام و الفبای عشق و دلدادگی و عرفان را بفروستیم و درخت یک رنگی و یک صدایی را آبیاری کنیم (مه‌وله‌وی، ۱۳۸۲: ۲۵).

این زمزمه‌ی مولوی چه درد و ناله‌ای در آن است و چه مشغله‌های در این تابلو به تصویر کشیده است، وی همچون نقاشی زبردست، دستان قدرتمند رنگ و صدا، بودن یا نبودن، آسمان و زمین را برای بیان مقصود خویش به کار می‌برد و به زیبایی نظمی دقیق همراه با آه و سوز درون پر درد و ناله را به تصویر می‌کشد و آن را با ترس و خواهش همراه می‌کند.

مولوی عاشقانه در راه حق و حقیقت و در سودای عشق ازلی، تردید و گمان درون و سیاه و سفید را از هم جدا می‌کند. او که شیدای عشق و عرفان و جوانی و زیبایی است، رندانه جواب امنه خان دختر قادر بیگ جاف را این چنین می‌دهد:

نه‌مرت موطاعه‌ن (اطعنا) وه‌ندم	دوعای چه‌مه زه‌خم جه پیران سه‌ندم
ته‌عوید به‌ند ریشه‌ی دله‌ی صه‌د پاره‌م	به‌رگش پهره‌ی جه‌رگ وه‌ دهرد ناوهردم

واکاوی مفاهیم صوفیانه در اشعار مولوی گرد ۱۰۳

(مهوله‌وی، ۱۳۸۲: ۲۳۱)

amret mtâaen ataana vandem

doaâi čam zaŷm ja piran samdem

taaviz band rišai delai sad
pârem

bargeš parai jarg va derd âvardem

(دستور تو را انجام می‌دهم و مطیع اوامر تو هستم و دعای چشم زخم را از پیران مرشد گرفتم. / دل
صدپاره و درد مند من را همچون پارچه‌ای برای بستن دعا بکار بگیر!)

مولوی دریایی عمیق و آرام است. وی دوباره دست تعظیم به سینه می‌گیرد و آگاهانه به خواجه شیراز
پناه می‌برد و به ستایش زیبایی می‌پردازد:

بیچہش نہ دہور باہووی بی ٹاہوو

حافظ بو وہ عشق مہستان یاہوو

دیدہی بہد مہر عہ کس ویش بدیو وہ چہم

صہفات خہ جالہت دان وہ جام جہم

(مهوله‌وی، ۱۳۸۲: ۲۳۲)

hâfez bo va aaešq mastân yâhoo

bičaš na davr yâhooi bi âhoo

safât ɣajâlât dâan va jâm jam

didai bad mar aaks viš bediv va čam

(حافظ شیرازی در عشق‌ورزی در زمره مستان الهی است، دعای من تو را محافظت کند و این دعا را به
دور پایت بیچ / صفا و پاکی درون تو جام جهان نمای جمشید جم را شرمسار کرد. انسان چشم شور در آن
آینه جام جم کار نمی‌کند و چشمان خودش را فقط می‌بیند.)

۷- مصطلحات صوفیانه در اشعار مولوی کرد

اینک ضرورت دارد به بیان پاره‌ای از مصطلحات، آداب و سلوک عملی صوفیان به‌ویژه طریقت
نقشبندی، در اشعار مولوی اشاره کنیم. این چنین مولوی متواضع و فروتن، مولوی صوفی، آگاه به زبان‌های
فارسی، عربی، کردی سورانی و هورامی، مولوی شیدای سرشت و طبیعت، مولوی شاعر، و ناکام و بی‌بهره از
مال دنیا، اما بهره‌مند از علم و ادب و عشق و دلدادگی، چندین سال همچون پروانه‌ای عاشق، شیفته نور بوده و
در هر جا اگر شعله‌ای از آتش و نوری معنوی برایش نمایان می‌شد تا خود را فدا و سوخته آن آتش نمی‌کرد،

دست بردار نبود. تا آنجا که می‌توانست با زبان شعر احساسات خود را بیان می‌کرد و از این عشق و دلدادگی بهره‌ها می‌برد.

پیر تاوگوز، مولوی کرد، در ابیاتی این چنین سوز درون خویش را بیان می‌کند:

خامه شوق وهردهن دم مه‌که‌رده‌وه
زار زار مه‌نالو وه ده‌م ده‌رده‌وه
مه‌وات هه‌ی ناوات واسته‌که‌ی جه-
هه‌ی مومیایی پیشه‌ی شکسته‌م
سته‌م
(همان: ۱۹۳)

zâr zâr manâlo va dam dardaveh
ğâmeh šaq varden dam makardaveh
hai momîâii pišai šekstem
mavât hai âvât vâstakai jastam

(دل پاره شد و من صبر کردم. از دست این غم و اندوه با ناراحتی ناله مکن! / می‌گفت ای کاش برای درمان درد درونم همچون درمان پای شکسته که با موم درمان می‌شود درمانی می‌یافتم)

۱۰۷. عشق‌ورزی و معرفت حضرت حق: نزد عارفان مسلمان، راه معرفت حق با تنها عشق‌ورزی میسر می‌گردد. لذا مولوی در تاریکی و ظلمت شب از سوز و عشق درون خود می‌گوید و کم‌کم به خدا نزدیک می‌شود و با دیدن درخشش ستارگان زیبا، نشانه و جلوه‌ای از یار می‌بیند. پیر طریقت بعد از این مطیع پروردگار می‌شود و عاشقانه به ستایش خدا می‌پردازد و راهی را در پیش می‌گیرد که کسانی پیش‌تر چون سنایی، عطار، جامی، مولانا، نظامی، شیخ شیراز و حافظ و شیوخ نامدار جهان تصوف و طریقت آن را در پیش گرفته بودند. (جاف، ۱۹۸۹: ۱۴۴) پیر تاوگوز در قصیده‌ای دیگر چنین می‌گوید:

یَمِشِه‌و دِیَارَه‌ن بَانِگَم بَی شَه‌رْمَه‌ن
زایه‌له‌ی سه‌مَتوور که‌لله‌م وه گه‌رْمَه‌ن
صه‌دای زیل و به‌م مه‌ینه‌ت صه‌د ته‌رزه‌ن
خه‌فه‌ت شادیشه‌ن، خه‌م ده‌ماخ به‌رزه‌ن
(مه‌وله‌وی، ۱۳۸۲: ۲۱)

Imšav deyəren bāngem be
šamen

zâialai samtour kalalam va garmen

sadâie zail o bam mainat sad
tarzen

çafet şâdişen çam demâç barzen

(امشب پیداست که صدای درونم بی شرم است. آوازه‌ی سرم مانند ساز سنتور به صدا در می‌آید / صدای زیر و بم محنت و رنجم صد گونه است. غم و اندوه خوشحال از ناراحتی من هستند)

مولوی رندانه احساسات و جوشش درونش او را به دنبال خود می‌کشد و از گردهای لاهوت و فلسفه بدون توقف عبور می‌کند و این راه را به خوبی طی می‌کند، گاه گاه هم دست به دامان خیال می‌شود و از عقل و خرد دور می‌شود و در خیال پله‌های سیر و سلوک را می‌پیماید:

دهس نهو دهس نگین تا خاتهم ناوهرد	چهرخ ههر نهو چه‌رخه‌ن تا ناوهردو بهرد
جام دا وه سهر جهم، جهم وه سهر جهم	دا بهزم خوسرهو شیرین وه ههم‌دا
دا	

(مه‌وله‌وی، ۱۳۸۲: ۱۷۸)

Çarç har av Çarçæen tâ âvardo bard

das av das negin tâ çâtem âverd

dâ bazm çosavo širin va ham dâ

jâm dâ va sar jam jam va sar jam

dâ

(گردون همان گردونی است که انگشتر نبوت را در میان پیامبران گرداند و آن را به خاتم پیامبران رساند. / گردون بزم هزاران خسرو شیرین و هزاران تاج و تخت چون تاج جمشید را به هم ریخت.)

۷. ۲. لزوم پیر و مرشد در سلوک: یکی از اصول اساسی تصوف، دادن دست ارادت به شیخ و مرشد است. به زعم مولوی گرد، وجود شیخ- همانند بیشتر فرقه‌های صوفیه- در سلوک نقشبندی ضرورتی اساسی دارد. آنان معتقدند که مرید به تنهایی نمی‌تواند راه دشوار طریقت را پیماید و ممکن است گمراه شود و به مقصد نرسد. (قادر محمد، ۱۳۹۰: ۲۱۹) هم‌چنانکه پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «کسی که شیخ (پیر) نداشته باشد، شیطان، پیر اوست»، (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۳۰) مولوی نیز درباره‌ی لزوم شیخ و مرشد چنین می‌گوید:

مورشید میراو سهر جوی باده‌ی لهیل

ده‌ماخوه نه‌شئه‌ی سهر به‌رزان که‌یل

(مولوی، ۱۳۸۲: ۲۶۵)

damâx va našai sar barzân kail

moršid mirau sar joi bâdai lail

(ای کسی که مست بوی خوش وصال شده‌ای! / و ای کسی که مرشد و میراب جوی باده‌ی راه معشوق هستی!)

غه‌واص دانه‌ی دهر یاچه‌که‌ی موشکول

یا:مه‌صقل چی‌ی سه‌واد ناینه‌که‌ی دل

(مولوی، ۱۳۸۲: ۲۳۷)

masxal čii savâd âeinakai del /

gavvâs dânai daryâčakai moškol

(ای جلا دهنده‌آینه‌ی دل سیاه من! / ای غواص دریای معنوی علوم دشوار!)

در بیت اول منظور از باده، عشق الهی است و پیر را هم به میرابی تشبیه کرده است که مسؤول تقسیم باده‌ی بتکده‌ی عشق است. شاعر از این تصویر مربوط به زندگی روستایی کردستان، چکیده‌ی فکر فلسفی خود را بیان می‌کند و مقام پیر را بلند و والا بیان کرده است. در بیت دوم، پیر در ژرفای دریا (علوم دشوار و مشکل) غواصی می‌کند و گوهر شکار می‌کند و می‌خواهد دل زنگار گرفته‌اش صیقل یابد. آینه در فرهنگ صوفیانه، انعکاس‌کننده‌ی تجلی حقیقت است. (رک. قادر محمد، ۱۳۹۰: ۲۲۰) هماهنگی و قرابت زیادی در میان این معارف و اشعار مولوی وجود دارد و ابیات مورد اشاره، نشان دهنده‌ی آن‌ها است. مولوی اهداف طریقت نقشبندی را با هوشیاری تمام برای افکار فلسفی خود به کار گرفته است. در دیوان مولوی برخی از اصطلاحات صوفیانه دیده می‌شود: ساقی ۳۵ بار، پیاله ۲۳ بار، مطرب ۲۳ بار، خدنگ و تیر ۱۷ بار، می، باده و شراب بیش از ۱۵ بار، وصل ۱۰ بار، جلوه ۱۰ بار، جلال و جمال ۶ بار، صفا ۶ بار، هم‌چنین اصطلاحات دیگری چون خوف و رجا، آینه و وفا در دیوان وی دیده می‌شود.

او همواره دلبستگی خود را به معشوق ابراز می‌کند و دیگر نیاز به تردد آشکار نمی‌بیند. در ذیل ابیات زیبا و دل‌نشینی از مولوی می‌آوریم که مولوی در وصف مرشد طریقت خود شیخ عثمان سروده است وی شیخ را خطاب قرار داده می‌گوید:

یاگه‌ی حه‌قیقه‌ت جیلوه‌ی نه‌حمه‌دی

شیخ ده‌ولمه‌ند به‌هره‌ی سه‌رمه‌دی

پای هه‌رده‌ی به‌قا یاتاگه‌ کرده

چه‌شه و هه‌وارگه‌ی فه‌نا و به‌رده

مشرف به‌فه‌یض تجلای ذاتی

متصف به‌وه‌صف شانی و صفاتی

خهلیفه‌ی سه‌دای (ادن) شنه‌فته

به‌له‌د نه سارای نه‌طوار هه‌فته

(مه‌وله‌وی، ۱۳۸۲: ۲۹۸)

šeiχ daolamand bahrai sarmadi

yāgai hhaχiχat jilvai ahmadi

Ja šau havârgai fanâ vayardah

pây hardai baχâ yâtâqqa kardah

motasef ba vasf šani o sefâti

pây hardai baχâ yâtâqqa kardah

χalifai sadâi adan šenaftah

balad na sârâi atvâre haftah

(ای شیخ صاحب دولت که بهره و نصیب سرمدی داری! و یا این که از جلوه‌ی احمدی برخوردار هستی. / گرچه منزلگاه فنا سپری شده است، اما همچنان در انتظار بقای به او هستیم. / تو متصف به وصفِ فهم شأن حق و صفات هستی و در شرف نائل شدن به بهرمندی از فیض تجلی ذات حضرت حق هستی! / ای شیخی که جانشین پیامبری هستی که در شب معراج خداوند به او فرمود: (ادن: نزدیک شو)! برای رسیدن به مرتبه‌ی مرشدی، باید منازل هفتگانه‌ی تصوف - تصفیه روح، تصفیه قلب، سر، خفا، اخفا، نفس و طبیعت - را طی کنی!)

از این ابیات، دو مطلب، قابل وضوح است، یکی این که مولوی تا حد بسیار زیادی از سیروسلوک تصوف بهره‌مند بوده است و دیگر این که مولوی نتوانسته به اوج و نهایت کمال تصوف، دست پیدا کند و به هدفش برسد. به همین دلیل از مرشد خویش برای رسیدن به مطلوب درخواست کمک می‌کند. چنین اشعاری به اشعار صوفیانه مشهور است؛ زیرا علاوه بر اینکه توسط مرید برای پیر طریقت سروده شده بیانگر این است که مولوی همچنان عاشقی دل‌سوخته و بی‌پرواست. از نظر مولوی در شهر عشق و دلدادگی، مال و ثروت و مادیات ارزشی ندارد و در قانون تصوف این مرحله، مرحله فنای قلب است که مرحله‌ای بسیار بزرگ است و آن هم زمانی است که من و تو محو شود و این به تنهایی فنا است اما زمانی که می‌گوید:

تو بی تو لوطفت پی من زیاد بو

من بی من روحم وه خزمهت شاد بو

(مه‌وله‌وی، ۱۳۸۲: ۳۰۳)

to be to lotfet pai men zeyâd bo

men be rohem va χezmat šâd bo

(من قبل از اینکه با جسم خود در خدمت تو باشم، روحم با خدمت به تو شادمان می‌گردد. و این فزاید قلب است در این حالت می‌توان از راه قلب به خدمت مرشد رسید.)

مولوی خود را وامدار شیوخ نقشبندی دانسته به گونه‌ای که بعد از مرگ شیخ سراج الدین، مرید فرزندش شیخ بهاء الدین شد و عمر خویش را در رکاب آنان سپری کرده است. مولوی در قصیده‌ای که به مناسبت بازگشت شیخ بهاء الدین از حج آن را سروده، به این امر اشاره کرده است:

ثابینه‌ی کامل نازیزه‌که‌ی فہرد فیدای نامات بم، صہ فاییت ناوہرد

خاس بی تہ شریف تہ ہم ناوہردوہ گہرد پات و ہ تہن ناوا کہردوہ

(مہولہ‌وی، ۱۳۸۲: ۴۷)

âiinai kâmel azizakai fard

fidâi amât bm safâiit âvard

χâs be tašrifet ham âvardavah

gard pat vatan avâ kardavah

(ای کسی که یگانه و بی‌همتا هستی / من فدای قدومت شوم، که صفا با خودت آوردی / گرامی باد تشریف آوردنت / خاک پای تو وطن را آباد کرد)

طول عمر مرشدان مولوی بسیار کوتاه بود، شیخ بهاء الدین نیز پیش از مولوی فوت می‌کند. مولوی پس از وی در زمان شیخ ضیاء الدین نیز عمر سپری می‌کند و مرید وی می‌شود. شیخ عمر ضیاء الدین خود یکی از شعرای برجسته‌ی متصوفه بوده و به کمال معنوی دست پیدا کرده بود. مولوی همچون پروانه‌ای به دور این شیخ می‌چرخید و خود را فدای او می‌کرد. مولوی در قصیده‌ای زیبا که در مدح شیخ عمر سروده است، نشان می‌دهد که عاشق و دل‌باخته اوست، این قصیده اوج گرایش مولوی به تصوف را نشان می‌دهد:

جہ مہن تا دووری نہر صہد فہرسہ‌نگ نہر بو رازی بوو زوانم لہ‌نگ بو

فہلہک کہلہک چین چہ نیم کہ چ بازہن

ضیای دیدہو دل مہ گیرہم تاوان

(مہولہ‌وی، ۱۳۸۲: ۱۵۱)

بہ لام چیش کہروو بہ لام ہم رازہن

کارد مہ بنہ تہش ئیستخوان کاوان

بو

Jaman tâ dori ar sad farsang bo ar bo râzi bo zovânem lang bo
balâm čiš karoo balâm ham râzen falak kalak čin čanim kač bâzen
kârd mainateš istsyân kâvân zeiâie didav del magirem tâvân

(اگر من راضی به جدایی صدف‌سنگی با دوستانم شوم، خدواند زبانم را لال سازد. / اما چه کنم که بلا و محنت همراه من است و گردون فریبکار با من روراست نیست. / چاقوی درد و محنتِ او استخوان را خرد کرد. ای روشنایی دیده و دلم! مرا مقصر ندان!)

۷ . ۳ . ساقی و شراب: ساقی، در لغت به معنای «دهنده‌ی آب و شراب» است و در اصطلاح اهل سلوک، بر پیر کامل و مرشد مکمل اطلاق می‌شود. (ر.ک. گوهرین، ۱۳۸۸: ۱۹۴/۶) ساقی در شعر مولوی به چند صورت به کار رفته است. ملا عبدالکریم مدرّس معتقد است، منظور از ساقی، نیرویی الهی است. (قادر محمد، ۱۳۹۰: ۲۲۲)

مولوی می‌گوید:

سا نیسه ساقی چه‌مین جام‌جهم واده‌ی ناماته‌ن وه‌بان دیده‌م ...
(مولوی، ۱۳۸۲: ۳۹۰)

sâ isâ sâqi jamin jâm ja m/ vâdai âmatan va bâne didam

(اکنون ای ساقی که پیشانی چون جام‌جم داری! زمان آمدنت است. بیا و بر چشمانم قدم نه!)
در اینجا اگر منظور از ساقی شیخ باشد، با به گردش در آوردن جام‌باده‌ی در او فانی می‌گردد، چون او به‌سان آینه، نور الهی را منعکس می‌کند، اما منظور از «ماسوا» روی به سوی حق کردن است.

ساقی‌گه‌رد کوچ یاران دیارن هاومالان پهریم نه ئینتظارن ..
(مولوی، ۱۳۸۲: ۲۲۵)

sâqi garde Koč yâran deyarân

hâomâlân parim na intezâren.

(ای ساقی! غبار کوچ یاران مشهود است / و دوستان به انتظار من نشسته‌اند)

کوچ در اینجا به معنی سفر آخرت است. در ادامه بحث در شعری دیگر، مولوی چنین می‌گوید:

مهینهت سه‌ریه‌رزن، شادیم زه‌گاره‌ن ساقی جامه‌ک‌ت نه‌مجار وه‌کاره‌ن

(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۰)

mainat sarfarzan šâdim rezgâren

sâqi jâmakat amjâr vakâren

(امروز، روز غم است و شادی روا نیست. / پس ای ساقی! وقت باده نوشی است.)

بدون تردید، نه مولوی با آن همه علم ودانایی و گرایش به تصوف، شراب خوار بوده و نه مرشدانش ساقی بوده‌اند؛ بلکه منظور از شراب، شراب عشق و دلدادگی در راه خداشناسی است و بزم، بزم تصوف است. این چنین مولوی به دنبال بدست آوردن کمال معنوی است و چنین کمالی نصیب کم کسی می‌شود.

۷ . ۴ . سایر مفاهیم صوفیانه

در این بیت فوق، غیر از ساقی، برخی اصطلاحات صوفیانه‌ی دیگری چون، جام و مقام دیده می‌شود. اگرچه این مفاهیم به صورت دقیق و کامل در دیوان مولوی دیده نمی‌شود، اما قرابت ویژه‌ای با افکار و اندیشه‌های مولوی دارد. در بسیاری اوقات انواع مقامات عرفانی چون زهد، فقر، صبر، توکل و رضا در اشعار مولوی دیده می‌شود. هم چنین در شعر مولوی تیر و خدنگ دیده می‌شود. دیدن تیر، لطف الهی است و خدنگ چشم و نگاه تیر، نگاه پرسوز خداوند یگانه است. (ر.ک. قادر محمد، ۱۳۹۰: ۲۲۶) مولوی بی‌دری درخواست تیر و خدنگ دارد و می‌توان چنین برداشت کرد که منظور مولوی از این اصطلاحات همان معنا و مفهوم عارفانه است:

نارزوی خه‌ده‌نگ په‌نجه‌که‌ی توشه‌ن

نارزیز وه‌مهرگت دل نه‌خروشه‌ن

(مه‌وله‌وی، ۱۳۸۲: ۵۴)

âziz va marget del neh ħoršen

ârazoi ħadang panjakai tošan

(ای عزیز! به جان تو سوگند که دل به جوش آمده است و آرزومند خدنگ دستان تو است.)

در ادامه مولوی از فرط عشق، خود را به بیماری تشبیه می‌کند که در انتظار عیادت است. او همچون دیگر صوفیان برای بیان مطالب خود از برخی اصطلاحات یاری می‌جوید از جمله‌ی این اصطلاحات، اصطلاحات عاشقانه‌ای است که در میان عشاق رایج است. ممکن است به ظاهر، چون شعر عاشقانه‌ی زمینی باشد، اما آشکار است که هدف و مقصود آن عشق الهی است. مولوی می‌گوید:

جهتهن خوای صوحبت ظاهیری وهسهن

واتم مهیل دل، په‌ی که‌سی که‌سهن

(مه‌وله‌وی، ۱۳۸۲: ۱۶۸)

vâtem mail del pai kasi kasan

jatan ħovâi sohbat zâhiri vasan

(گفتم برای کسی که کس است، عشق کافی است و نیازی به آمدن حضور مادی و ظاهری او نیست.)

پیر طریقت همچون یک صوفی عاشق و نازک دل، پری رخساران و معشوقه‌های زیبا و خوش اخلاق را به تصویر می‌کشد و به سوی کوی عاشقان می‌رود و با نوای پرسوز و گداز نی، به رقص و سمای صوفیانه می‌پردازد و در آسمان عشق و شیدایی بال و پر می‌گشاید و پرواز می‌کند:

پیاله‌ی زوخاو مه‌نوشوو چون مه‌ی

نه‌وای ناله‌ی دل وینه‌ی صه‌دای نه‌ی

(مه‌وله‌وی، ۱۳۸۲: ۴۴۶)

navâi nâlai del vinaii sadâi nei

peiâlai zoħâv manošoo ċon mai

(نوای ناله دل، همچون صدای نی است. پیاله‌ی غم اندوه را همچون جام می‌سر نکش!)

مولوی تمام شروط راه عشق را می‌پذیرد و از سرنوشت خویش آگاهی دارد و خود را پرچمدار بزم عشق و دلدادگی می‌داند و معتقد است که هفت خان را طی کرده است:

موطریب وهره دهستی من و دامانی وفات بی ساقی وهره مه‌جلیس به‌سه‌رو گه‌ردنی جامت
motreb varah dasti meno dāmāni vafat sāqi varah majlis ba saro gardani jamet
bi

(همان: ۳۲۱)

(مطرب بیا و دستم را بگیر و به من وفادار باش! ساقی بیا و با جامت مجلس را بگردان!)
زمانی که مولوی به دریای عمیق ارتباط میان تصوف و مسئله حقیقت می‌رود جز قلم شاعرانه‌اش چیز دیگری را نمی‌یابد تا همچون آینه‌ای تمام جوش و خروش و سوز درون خویش را در آن منعکس کند. مولوی (مه‌عدوم) در این سوز و گداز قربانی می‌شود؛ چراکه امید و آرزویی بزرگ دارد و طی طریق حقیقت بسیار سخت و دشوار است و قربانی بزرگی می‌طلبد و خود در این باره چنین می‌سراید:

مه‌عدومی‌ی به‌دبخت نا ته‌مامه‌نی راسه‌ن بی ده‌ولت خه‌یال خامه‌نی
قوربانی مشبو جه‌عیب به‌ری بو فیدایی په‌سه‌ند رای دل‌به‌ری بو

(همان: ۳۵۰)

maadoomi badbaχt nā rāsen bi davlat χaiâl χāmani
tamāmani

qorbāni mašiv ja aaib bari bo fidāii pasand rāi deg bari bo

(ای معدومی - تخلص مولوی است - بدبخت و بیچاره، تو بدون پشتیبان هستی و خیال‌های خام در سر داری! حیوان قربانی باید بدون عیب باشد و در راه فدا شدن یک قربانی باید منتخب باشد.)

مولوی به نهایت عشق رسیده است و از سرمنزلگاه عشق مجازی به عمق عشق حقیقی دست پیدا کرده است. از دیدگاه مولوی، عشق، بی‌نهایت است و مرزی ندارد. عشق فقط عشق به خط و خال معشوقه‌ها و شیرین نگاران نیست، بلکه از دیدگاه مولوی عشق ویرانگر، دریایی بی‌پایان است و حدود مرزی ندارد. عشق فقط عشق به شیخ و پیر نیست بلکه شیخ و پیر راهنمایی برای رسیدن به عشق حقیقی، دریای عشق و

معشوق ازلی و حقیقی هستند. (سنه‌یی، سوران، ۱۳۷۰: ۱۱) از دیدگاه مولوی عاشق هیچ گاه پیر نمی‌شود و نمی‌میرد و عشق پیر و جوان نمی‌شناسد:

سه‌نه‌ی بالغیش صد هه‌زار ساله‌ن

په‌ی چیش؟ مه‌یل له‌یل پیریش مه-

(مه‌وله‌وی، ۱۳۸۲: ۷۶)

حاله‌ن

pai čiš? Mail lail pireš mahâlen

senai bâlakiš sad hezâr sâlen

(عشق و شیدایی لیلی، پیری ندارد و عمر ماندگاری عشق، صد هزار سال است.)

از دیدگاه مولوی برای شناختن معشوق حقیقی، عاشق باید منزل به منزل، مقامات عرفانی را طی کند؛ زیرا اشعه و نور معشوق حقیقی در موجودات نوری از خود ساطع می‌کند که ممکن است عاشق مبتدی و تازه کار را به اشتباه بیندازد:

هه‌ر لادی ته‌رزی، هه‌ر سات نیسانی

دل تفل و نازیر هه‌ر رو نه‌سانی

گا‌قه‌مه‌ر، گا‌خور مه‌یو وه‌ نه‌زه‌ر

گا‌چون ستاره‌ی تاریکه‌ی سه‌حه‌ر

(سنه‌یی، ۱۳۷۰: ۱۲)

del teflo âziz har ro našâni

har lâdei tarsi har sât nišâni

gâ čon setârai târikai sahar

gâ qamar gâ ħor maio va

nazar

(دل همچون بچه‌ای دوست داشتنی است که هر روز و لحظه‌ای به دلیلی دوست داشتنی است. / زیبایی- هایش گاهی چون ستاره‌ای در تاریکی سحر و گاه چون ماه و گاه همچون خورشید به نظر می‌رسد.)

۸. نتیجه‌گیری

مولوی شاعری نابغه و نابغه‌ای شاعر است که دارای دنیای شعری و آثار تازه و مخصوص به خود بوده است. وی با اکرام از بزرگان عرفان و ادب ید نموده و با اندیشه و در اشعار خود افکاری کاملاً نوین سروده است و موضوعات شعر کلاسیک گردی را غنا بخشیده است. پر واضح است که اشعار مولوی از نظر تصوف، وابسته به طریقت نقشبندیه است که در سده‌ی هیجدهم گسترش فراوانی پیدا کرده بود. او برخی از آموزه‌های این طریقت را در مسأله زهد و رزوی و عدم تعلق به مادیات، از خود را نشان می‌دهد که این خصیصه به وفور در اشعار مولوی دیده می‌شود. مفاهیمی مانند: می، باده، عشق وصال و هجران و سایر مصطلحات زمینی نزد مولوی، دارای اصولی فلسفی است. مولوی مانند دیگر شاعران صوفی مسلک از این اصطلاحات در بیان مقاصد عرفانی، استفاده‌ی فراوان برده است. منظور مولوی از این اصطلاحات، ترک تعلقات دنیوی و رسیدن به قرب الهی و فنای در حق است. وی به ندرت معنای ساده‌ی این کلمات را به کار برده است. بدون شک، مولوی با آن همه علم و دانایی و گرایش به تصوف، نه شراب خوار بوده است و نه مرشدانش ساقی بوده‌اند؛ بلکه منظور از شراب، شراب عشق و دلدادگی در راه خداشناسی است و بزم وی، بزمی صوفیانه است. مولوی همواره به دنبال بدست آوردن کمال معنوی است و چنین کمالی نصیب کم کسی می‌شود. زمانی که مولوی در دریای ژرف ارتباط میان تصوف و مسأله حقیقت فرومی رود، جز قلم شاعرانه‌اش چیز دیگری را نمی‌یابد تا همچون آینه‌ای تمام جوش و خروش و سوز درون خویش را در آن منعکس کند.

کتاب‌نامه

- پیرمیرد، (۱۹۳۵)، ناره‌زوویه‌کی په‌سهند، گه‌لاویش، ژ ۳، به‌غداد.
- توکلی، محمد رئوف، (۱۳۸۱)، تاریخ تصوف در کردستان، انتشارات توکلی، چاپ دوم، تهران.
- جاف، خه‌سره، (۱۹۸۹)، تاویک له‌گه‌ل ستایش و خه‌لسه‌کانی مه‌وله‌ویدا، میهره‌جانی مه‌وله‌وی، کتیبی ژماره (۱) ی گو‌فاری (روشنبیری نوی)، گو‌ماری عیراق وه‌زاره‌تی روشنبیری و را‌گه‌یاندن ده‌زگای روشنبیری بلا‌وکرده‌وه‌ی کوردی کتیبی زنجیره (۲۴۱)، بغداد، ۱۴۲-۱۵۹.
- زه‌روان، (۱۳۹۴)، معرفی چاپ تازه دیوان مولوی، فصلنامه علمی کشکول، اسناد و نسخه‌های خطی مناطق کردنشین، سال اول، شماره یکم، مه‌یاد ص ۱۵۴-۱۵۸.
- سجادی، علاء‌الدین، (۱۹۷۱)، میژووی ته‌ده‌بی کوردی، به‌غداد، چاپی دو‌وه‌م.
- سنه‌ایی، سوران، (۱۳۷۰)، رساله‌ی عشق (له‌مه‌وله‌وی ناسیدا)، ئینتشاراتی سه‌لاحه‌دینی ته‌یووی، چاپی یه‌که‌م، ارومیه.

- عوسمان، رئوف، (۱۹۸۹)، شاعریتهی مهولهوی، میهره‌جانی مهولهوی، کتیبی ژماره (۱)ی گوْفاری (روشنبیری نوی)، گوْماری عیراق وه‌زاره‌تی روشنبیری و راگه‌یاندن ده‌زگای روشنبیری بلاوکرده‌وهی کوردی کتیبی زنجیره (۲۴۱)، بغداد، ۳۹-۶۷.
- عه‌بدولکه‌ریم، فاتیح، (۱۹۸۹)، مهولهوی و عه‌قیده‌کانی، میهره‌جانی مهولهوی، کتیبی ژماره (۱)ی گوْفاری (روشنبیری نوی)، گوْماری عیراق وه‌زاره‌تی روشنبیری و راگه‌یاندن ده‌زگای روشنبیری بلاوکرده‌وهی کوردی کتیبی زنجیره (۲۴۱)، بغداد، ۲۸-۴۵.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، (۱۳۶۱) احادیث مثنوی، انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ سوم.
- فیضی، نه‌مین، (۱۹۲۰)، انجمن ادیان کورد، اسطنبول.
- قادر محمد، د. انور، (۱۳۹۰)، غزلیات شاعر بزرگ گُرد مولوی به‌گوش گورانی (هورامی)، ترجمه‌دکتر جمال احمدی، انتشارات آراس، چاپ اول، سنندج.
- گوهرین، صادق، (۱۳۸۸) شرح اصطلاحات تصوف، انتشارات قلم، چاپ اول، تهران.
- له‌یلان، (۱۹۸۹)، مهولهوی و هه‌لسوکه‌وتی له‌ده‌وروبه‌ردا، میهره‌جانی مهولهوی، کتیبی ژماره (۱)ی گوْفاری (روشنبیری نوی)، گوْماری عیراق وه‌زاره‌تی روشنبیری و راگه‌یاندن ده‌زگای روشنبیری بلاوکرده‌وهی کوردی کتیبی زنجیره (۲۴۱)، بغداد، ۶۴-۶۶.
- موحه‌ممه‌ده‌هورامی، عوسمان، (۱۹۸۹)، یادکرده‌وهی میری شاعیران مهولهوی، میهره‌جانی مهولهوی، کتیبی ژماره (۱)ی گوْفاری (روشنبیری نوی)، گوْماری عیراق وه‌زاره‌تی روشنبیری و راگه‌یاندن ده‌زگای روشنبیری بلاوکرده‌وهی کوردی کتیبی زنجیره (۲۴۱)، بغداد، ۱۸۱-۲۰۲.
- مه‌لا که‌ریم، محمدی، (۱۹۸۹)، گه‌شتیک به‌ژیان و شیعری مهوله‌ویدا، میهره‌جانی مهولهوی، کتیبی ژماره (۱)ی گوْفاری (روشنبیری نوی)، گوْماری عیراق وه‌زاره‌تی روشنبیری و راگه‌یاندن ده‌زگای روشنبیری بلاوکرده‌وهی کوردی کتیبی زنجیره (۲۴۱)، بغداد ۲۱۸-۲۵۲.
- مه‌لاسالح، حه‌کیم، (۱۳۷۶)، مهولهوی (لیکولینه‌وه، پشکنین، شیعری بلاونکراوه)، ئینتشاراتی سه‌لاحه‌دینی نه‌ییوویی، چاپی یه‌که‌م، ارومیه.
- مهولهوی، سید عبدالرحیمی، (۱۳۸۲)، دیوان، کوکرده‌وه، لیکولینه‌وه، لیکدانه‌وه له‌سه‌ر نووسینی مه‌لا عبدالکریمی مدرّس، انتشارات کردستان، چاپی دووه‌م، سنندج.
- نه‌قشبه‌ندی، شیخ نه‌مین، (۱۹۸۹)، صوفیگه‌ری مهولهوی، میهره‌جانی مهولهوی، کتیبی ژماره (۱)ی گوْفاری (روشنبیری نوی)، گوْماری عیراق وه‌زاره‌تی روشنبیری و راگه‌یاندن ده‌زگای روشنبیری بلاوکرده‌وهی کوردی کتیبی زنجیره (۲۴۱)، بغداد، ۱۰-۲۷.

- نهمین حبیب، موحه‌ممه‌د، (۱۹۸۹)، گه‌شتیک به ناسوی خه‌یالی مه‌وله‌ویدا، میهره‌جانی مه‌وله‌وی، کتیبی ژماره (۱)ی گوفاری (روشنبیری نوی)، گوماری عیراق وه‌زاره‌تی روشنبیری و راگه‌یاندن ده‌زگای روشنبیری بلاو‌کردنه‌وه‌ی کوردی کتیبی زنجیره (۲۴۱)، بغداد، ۴۶-۶۳.